

# نامه‌های از فانوس دریایی

مجموعه کتابخانه

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

مجله فرهنگی و اجتماعی

ایماکرول • شروین جوانبخت



## خونسرد باش و ادامه بده

وسط‌های اخبار بود که حمله‌ی هوایی شروع شد. یکی از جمعه‌های ماه ژانویه بود. به سینمای پیکچر پالاس<sup>۱</sup> رفته بودیم تا سانس ساعت شش فیلم نشان زورو<sup>۲</sup> را ببینیم. لوفت‌وافه<sup>۳</sup> کل آن ماه به ما حمله کرده بود. بمب‌هایشان مثل سکه‌هایی که از قلک بیرون بریزند، بر سر لندن ریخته بودند. این‌که آلمانی‌ها نتوانستند فقط چند ساعت ناقابل دست نگه دارند، باعث شده بود حتی بیشتر از شان متنفّر شوم.

سینما رفتن مثل خیلی فکرهای دیگر، پیشنهاد خواهرم سوکی<sup>۴</sup> بود. همه‌مان در آن بعدازظهر به چیزی نیاز داشتیم که حالمان را بهتر کند. بعد از شامی که خوردیم، جای تعجب داشت که هنوز زنده بودیم. کلیف<sup>۵</sup>، برادر هشت‌ساله‌ام، گفت: «شبیّه دل و روده‌ست.» و در ماهی‌تابه را باز کرد تا نشانمان دهد. احتمالاً گوشت چرخ‌کرده و سیب‌زمینی بود. ولی نمی‌شد غذاهایی را که مامان برای شام می‌پخت پیش‌بینی کرد؛ به‌خصوص آن‌هایی را که وقتی تا دیروقت سر کار بود، باید دوباره گرم می‌کردیم و می‌خوردیم. کلیف هم از جزئیات دل‌به‌هم‌زن خیلی خوشش می‌آمد؛ از آن آدم‌هایی بود که زخم‌های زانویش را با ناخن می‌کند تا ببیند زیرش چه خبر است. کلیف یک بار بهم گفت: «خب، تو که خودت هیچ‌وقت زانوهات زخم

1- Picture Palace

2- The Mark od Zorro

۳- نیروی هوایی آلمان نازی.

4- Sukie

5- Cliff